

## بررسی و نقد کتاب نظریه عدالت جان رالز با تأکید بر قلمرو و تعریف عدالت

محمد نعمتی\*

### چکیده

می‌توان ادعا کرد موضوع عدالت مستند و مبنای نظریات و مبنای تدبیر امور در ساحت حیات اجتماعی انسان است. نظریه‌پردازان برای اثبات یا توجیه نظریه خود، در هر حوزه از علوم اجتماعی، از تمسک به مفهوم و نظریه‌ای درباب عدالت گریزی ندارند. در بررسی هر نظریه عدالت سه موضوع و مؤلفه مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد: اول، مبنای عدالت: نظریه مذکور مبنای عدالت را چه می‌داند؟ پاسخ به این سؤال روش‌شناسی نظریه‌پرداز عدالت در تبیین مفهوم مورد نظر خود از عدالت را نیز مشخص می‌کند؛ دوم، قلمرو عدالت: نظریه مذکور عدالت را در چه حوزه و قلمرویی طرح می‌کند؟ سوم، تعریف عدالت: نظریه مذکور چه مفهومی از عدالت را ارائه می‌کند؟ رالز در کتاب نظریه عدالت تلاش کرده است به هر سه سؤال مذکور پاسخ دهد و همین جامعیت موجب می‌شود نظریه عدالت رالز از جمله نظریات قابل توجه عدالت در دهه‌های اخیر باشد. در این مقاله، ضمن معرفی ساختار کلی کتاب و بازسازی اجمالی از این نظریه، نقدهای وارد به کتاب، با تأکید بر دو موضوع و مؤلفه قلمرو و تعریف عدالت در نظریه رالز، بحث و بررسی می‌شوند.

**کلیدواژه‌ها:** نظریه عدالت، جان رالز، اصل تفاوت، آزادی، منصفانه.

### ۱. مقدمه

اگر در چند دهه قبل، ازدید بسیاری، پرداختن به موضوع عدالت کاری خیالی و موهوم پنداشته می‌شد، امروزه دیگر چنین پنداشتی بین اندیشمندان علوم اجتماعی، به‌ویژه علم

---

\* استادیار دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، Nematy@isu.ac.ir  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۰

اقتصادی، وجود ندارد. در عصر حاضر، مباحث عدالت به‌طور گسترده در همه گرایش‌های علم اقتصاد به‌منزله پشتوانه و مبنایی برای توجیه‌ها و اثبات‌های نظری و تجربی مورداستناد است. اگر در دهه‌های گذشته اقتصاددانان علاقه‌مند بودند در مقایسه با بحث عدالت به بحث کارایی (efficiency) بپردازند، اما در سال‌های اخیر این جریان جهت معکوس به‌خود گرفته است. در دهه ۱۹۷۰ م یافته‌های ثبت‌شده در «JEL» (Journal of Economics Literature) برای کلیدواژه «کارایی» ۱۶ برابر یافته‌های ثبت‌شده برای کلیدواژه «عدالت» و «انصاف» (fairness) بود. این عدد در دهه ۱۹۸۰ م به ۹ کاهش یافت و در دهه ۱۹۹۰ م به عدد ۴/۴ رسید. آمار ثبت‌شده از ۱۹۹۱-۲۰۰۳ م نشان می‌دهد که این عدد به ۱/۲ کاهش یافته و یافته‌های ثبت‌شده برای کلیدواژه عدالت و انصاف دوبرابر یافته‌ها برای کلیدواژه «کارایی» است (Konow 2003: 1188).

این گرایش به عدالت اقتصادی به‌معنای ترک سنت قدیمی اقتصاددانان نیست که البته هنوز هم ادامه دارد، اما می‌توان گفت که افزایش در نابرابری‌های اقتصادی در سال‌های گذشته بسیاری از اندیشمندان را مجبور کرده که حوزه کاری خود را بر موضوع عدالت متمرکز کنند. باوجود ظهور این تمایل و تمرکز بر موضوعات عدالت و انصاف، می‌توان گفت که هیچ‌گونه توافق و اجماعی درباره نظریه عدالت در بین اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، اندیشمندان علوم سیاسی، و فلاسفه وجود ندارد.

ازسویی دیگر، بین تئوری‌های عدالت با مسائل اخلاق هنجاری (normative ethics)، به‌مثابه بخش اصلی مسائل فلسفه اخلاق، پیوندی وثیق وجود داشته است و می‌توان گفت که عدالت یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه اخلاق است و به همین علت امروزه مباحث اخلاق و اقتصاد جایگاه ویژه‌ای در ادبیات اقتصادی دارند. در اخلاق هنجاری تلاش می‌شود که اصول اخلاقی تبیین شوند و از آن‌ها دفاع شود. دغدغه اخلاق هنجاری بیان این است که چه عملی درست و چه عملی نادرست، چه چیز مجاز، و چه چیز ممنوع است (Kagan 1992: 223). دستیابی به معیارها و مبانی اخلاق که درستی یا نادرستی را مشخص می‌کند محور نظریات مختلف در اخلاق هنجاری است. بنابراین، در بررسی تئوری‌های عدالت و ارزیابی آن‌ها از پرداختن به اخلاق هنجاری و مباحث آن، وقتی این دو درهم‌تنیده‌اند، گریزی نیست. کونو (Konow 2003) در مقاله‌ای، ضمن تقسیم‌بندی خود از نظریات عدالت، ربط هر یک از مفاهیم عدالت را با یک دیدگاه و یک نظریه در اخلاق هنجاری بیان می‌کند:

نظریاتی از عدالت که مبنا را برابری (equality) و نیاز (need) می‌دانند، مانند نظریات تساوی‌گرایان (egalitarianism)، از وظیفه‌گرایی اخلاقی (deontological ethics) نشئت می‌گیرند. نمونه این نظریات دیدگاه رالز (Rawls) درباره عدالت است که نظریه و کتاب او در این خصوص موضوع نقد و بررسی این مقاله قرار دارد. دسته نظریات فایده‌گرایی (utilitarianism) و اقتصاد رفاه (welfare economics) که خود شامل نظریات مختلفی می‌شود که همگی بر اخلاق نتیجه‌گرا (consequential ethics) مبتنی‌اند. نتیجه‌گرایان اخلاقی بودن یک فعل را فقط به وسیله نتایج آن تعیین می‌کنند. به عبارتی، ملاک درستی یا نادرستی یک عمل را به نتیجه موکول می‌کنند. مفهوم اصول پارتو (Pareto principal) و موقعیت خالی از حسادت (absence of envy)، که در علم اقتصاد متعارف بسیار به آن‌ها اشاره می‌شود، در بستر اخلاق نتیجه‌گرا رشد یافته‌اند. از همین رو، در این سنت اقتصادی به اصل کارآیی بسیار ارجاع داده می‌شود، چراکه نتیجه حداکثر خوشی و رفاه معیار و ملاک خوب و بد است (ibid.: 1189).

کتاب نظریه عدالت رالز از این منظر و با این دیدگاه به علوم اجتماعی، که موضوع علوم اجتماعی را فعل و کنش انسان‌ها در تعامل با یکدیگر می‌داند، یکی از ارزش‌مندترین آثار در این خصوص است که در سطح وسیعی مورد توجه و بحث و بررسی اندیشمندان قرار گرفته است. در ادامه، در بخش دوم مقاله، به معرفی اجمالی کتاب و جغرافیای اندیشه عدالت‌جوی رالز اشاره خواهیم کرد؛ در بخش‌های سوم و چهارم مقاله، که بخش‌های اصلی مقاله را شکل می‌دهند، دو دسته نقد بر کتاب نظریه عدالت رالز مطرح می‌کنیم: دسته اول نقدها معطوف به کتاب رالز درباره قلمرو عدالت است، رالز متفاوت از سایر اندیشمندان لیبرال عدالت را به منزله صفت کنش‌های انسانی طرح نمی‌کند، بلکه معتقد است عدالت صفت نهادهای ساختار بنیادین جامعه است؛ دسته دوم نقدها به سازگاری تعریفی از عدالت مرتبط می‌شود که رالز در سراسر کتاب از آن دفاع می‌کند. بدیهی است که مباحث و ابعاد عدالت مطرح در کتابی مانند کتاب رالز (۵۳۸ صفحه) بسیار متنوع و گسترده است و نقد آن هم در یک مقاله میسر نیست، از این رو در این مقاله فقط بر این دو موضوع از کتاب متمرکز خواهیم شد؛ در بخش پنجم جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مقاله ارائه می‌شود.<sup>۱</sup>

## ۲. معرفی کتاب نظریه عدالت جان رالز

شاید بتوان اثر معروف جان رالز (John Bordley Rawls 1921-2002) را یکی از ماندگارترین آثار قرن بیستم دانست که ضمن نقد اخلاق نتیجه‌گرا و عدالت فایده‌گرا اصول عدالت را

از دیدگاه خود تبیین می‌کند. رالز در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* ( *A Theory of Justice* ) (1971) قصد دارد یک صورت‌بندی از نظریه‌ای در خصوص عدالت داشته باشد و در سرتاسر کتاب از آن دفاع می‌کند، نظریه‌ای که خود آن را عدالت انصافی (fair justice) می‌نامد. یکی از ویژگی‌های اثر رالز این است که اثری بین‌رشته‌ای است و در سه دهه گذشته انبوهی از آثار اقتصادی، سیاسی، و فلسفی در بررسی و نقد تئوری عدالت او به‌رشته تحریر درآمده‌اند. دو نقل‌قول زیر جایگاه جان رالز و اثر او را به‌خوبی بیان می‌کند:

ساموئل فریمن (Samuel Freeman) استاد دانشگاه پنسیلوانیا (University of Pennsylvania) در مقدمه کتاب *هم‌راهان رالز در کمبریج* ( *The Cambridge Companion to Rawls* ) می‌نویسد:

جان رالز بااهمیت‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوف اخلاقی و سیاسی قرن بیستم است. کتاب او به‌شکلی بنیادی مباحثات معاصر عدالت اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی را در رشته‌های حقوق و علم اقتصاد و سایر علوم اجتماعی شکل داده است (Freeman 2002: introduction).

رابرت نوزیک (Robert Nozick 1938-2002):

*نظریه‌ای درباره عدالت* اثری است نیرومند، عمیق، ظریف، پر دامنه، و سیستماتیک در فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق که از زمان نوشته‌های جان استوارت میل (John Stuart Mill 1806-1873) تاکنون و حتی شاید پیش از آن نظیر نداشته است. این کتاب چشمه‌ای جوشان است از اندیشه‌های روشنائی‌بخشی که به‌هم تنیده‌اند و تبدیل به یک کل دل‌چسب و دل‌پذیر شده‌اند. اکنون فیلسوفان سیاسی یا باید در محدوده نظریه رالز نظریه‌پردازی کنند یا باید توضیح دهند که چرا چنین نمی‌کنند (نوزیک، به‌نقل از تلیس ۱۳۸۵: ۲۵).

## ۱.۲ جغرافیای اندیشه رالز

اگر برای اندیشمندان لیبرال طیفی را در نظر بگیریم که در یک سوی آن لیبرال‌های آزادی‌گرا (libertarians) و در مقابل و در انتهای آن لیبرال‌های تساوی‌گرا (egalitarianism) باشند، بی‌شک رالز را می‌توان نماینده تساوی‌گرایان در نظر گرفت. لیبرالیسم رالز را نه متأثر از جان لاک (John Locke 1632-1704) که باید متأثر از روسو (J.J. Rousseau 1712-1778) دانست؛ لیبرالیسمی که دغدغه ویژه‌ای در مورد توزیع امکانات و منابع دارد. براساس این

نگرش، افراد فقیر و طبقات پایین جامعه را نمی‌توان آزاد دانست، چراکه عملاً قدرت انتخاب ندارند. دولت مظهر نتیجه قرارداد اجتماعی است و خود این قرارداد مظهر اراده عمومی (common will) و اراده عمومی مظهر غریزه هم‌دردی و تعاون انسان‌ها برای تحقق مصالح عام است. رابرت نوزیک و فریدریک هایک (Friedrich Hayek 1899-1992) را می‌توان نمایندگان آزادی‌گرایان دانست که نقدهای زیادی بر اندیشه‌های رالز وارد کرده‌اند. در خصوص تقسیم‌بندی مذکور، می‌توان گفت لیبرالیسم آزادی‌گرا مبتنی بر فایده‌گرایی اخلاقی و لیبرالیسم تساوی‌گرا مبتنی بر وظیفه‌گرایی اخلاقی است. گروه فایده‌گرا و ام‌دار اندیشه‌های هیوم (David Hume 1711-1776) و استوارت میل و گروه وظیفه‌گرا و ام‌دار کانت (Immanuel Kant 1724-1804) است (گرچه این تقسیم‌بندی در بیش‌تر کتب عدالت و فلسفه اخلاق دیده می‌شود، اما برای نمونه می‌توان به آخرین اثر آمارتیا سن یعنی کتاب *نظریه عدالت* او (Sen 2009) مراجعه کرد).

## ۲.۲ عدالت، عدالت بین‌نسلی، و جان رالز

جان رالز در مقدمه فصل اول *نظریه‌ای در باب عدالت* هدف اصلی خود را ارائه یک تئوری عدالت می‌داند که بتواند جای‌گزینی ماندنی و مناسب برای تئوری‌هایی باشد که مدت‌زمانی طولانی تئوری مسلط در سنت فلسفی بوده‌اند و در سطور بعدی تئوری مطلوبیت‌گرایی را سنت غالبی می‌داند که با وجود تنومندی و پایه‌های مستحکمش نقدهایی بر آن وارد است و عدالت مبتنی بر قرارداد اجتماعی باید جای‌گزین آن شود. از نظر او عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است و منزلت این فضیلت برای نهادهای اجتماعی به‌منزله حقیقت برای نظام‌های اندیشه است. نظریه‌ای که بهره‌ای از حقیقت ندارد، گرچه زیبا (elegant) و اقتصادی باشد، یا باید کنار گذاشته شود یا اصلاح شود. به همین ترتیب، حقوق و نهادهای غیر عادلانه هر چه قدر که کارا باشند، باید برچیده یا اصلاح شوند (Rawls 1971: 3).

رالز در بخش اول کتاب به‌طور مفصل عدالت و اصول آن را بیان می‌کند. این اصول مبنای تعمیم عدالت در بین نسل‌هاست. در بخش دوم کتاب ذیل عنوان «مسئله عدالت در بین نسل‌ها» (The Problem of Justice between Generations) خود اذعان می‌کند که سؤال از عدالت بین نسل‌ها واقعاً مسئله و سؤال پیچیده و مشکلی است، چراکه هنوز این سؤال مطرح است که آیا یک نظام اجتماعی (به‌منزله یک کل) و یک نظام اقتصادی رقابتی،

که متشکل از نهادهای متناسب خود است، می‌تواند دو اصل عدالت در بین نسل‌ها را برآورده سازد (ibid.: 284).

رالز در فراز شماره ۴۶ کتاب *نظریه عدالت* «تقریر نهایی» (final statement) خود از دو اصل عدالت برای نهادها را به شرح ذیل بیان می‌کند:

اصل اول: هر فرد باید حق برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام جامع آزادی‌های اساسی برابر، سازگار با یک نظام مشابه آزادی برای همه، داشته باشد؛ اصل دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای سازمان یابد که هر دو مورد ذیل محقق شود:

الف) منجر به بیش‌ترین منفعت برای کم‌برخوردارترین افراد، هماهنگ با اصل پس‌انداز عادلانه، گردد و ب) رسیدن به مناصب و موقعیت‌ها تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها برای همه ممکن باشد (ibid.: 266).

به اعتقاد رالز، اصل فایده که سن (Sen)، سولو (Solow)، رمزی (Ramsey)، و کوپمنز (Koopmans) از آن پیروی می‌کنند، نمی‌تواند جهت درستی در پاسخ به سؤال عدالت بین‌نسلی باشد؛ هر چند تئوری جای‌گزینی در دسترس نباشد (ibid.: 252).

به اعتقاد رالز، یافتن اصول پس‌انداز عادلانه فقط یک بعد از مسئله عدالت بین‌نسلی است و این چیزی است که محور کارهای مطلوبیت‌گرایان در تئوری‌های رشد است. رالز اعتقاد دارد که نمی‌توان به هیچ‌شکل نرخ دقیقی از پس‌انداز عادلانه تعریف کرد.

در پاسخ به ناکامی مطلوبیت‌گرایی، رالز پاسخ عدالت بین‌نسلی را در عدالت مبتنی بر قرارداد اجتماعی، با بیانی که از وضعیت نخستین (original position) دارد، جست‌وجو می‌کند (ibid.: 288). این مفهوم و سایر مفاهیم در شبکه مفاهیم رالز که شناخت نظریه عدالت او منوط به فهم آنهاست در فصل‌های دوم و سوم کتاب رالز به تفصیل طرح می‌شوند.

یکی از این مفاهیم کلیدی در شبکه مفاهیم رالز مفهوم «عدالت به‌مثابه انصاف» یا «عدالت انصافی» (Justice as fairness) است. رالز نظریه خود درباره عدالت را «عدالت به‌مثابه انصاف» می‌نامد، اما باید توجه داشت که منظور او از این تلقی از عدالت به‌معنای مترادف بودن عدالت با انصاف نیست، بلکه منظور رالز از انصاف در این‌جا به تحلیل و روش او در ارائه نظریه عدالت اشاره دارد. همان‌طور که خودش می‌گوید، تحلیل و نظریه‌ای در خصوص عدالت منصفانه است که اصول آن مورد توافق همگان باشد. این اصول را اشخاص آزاد و عاقل، که دغدغه منافع بیش‌تر خود را دارند، در یک وضع برابر برای سامان‌دادن نظام اجتماعی خود انتخاب می‌کنند:

ایده راه‌نما آن است که اصول عدالت براساس ساختار بنیادین جامعه خود موضوع توافق اولیه هستند. اصولی که افراد آزاد و عاقل که نگران منافع بیش‌تر خود هستند در یک وضعیت اولیه برابر آن‌ها را برای تعریف مفاهیم بنیادین جامعه خود خواهند پذیرفت. این اصول همه توافقات دیگر را تنظیم می‌کند؛ این اصول انواع همکاری‌های اجتماعی و اشکال حکومت‌هایی را که می‌توان بنیان نهاد مشخص می‌کند. من این شیوه از توجه به اصول عدالت را عدالت به‌مثابه انصاف می‌نامم (ibid.: 10).

بنابراین، رالز به این دلیل نظریه خود را منصفانه می‌داند که تلاش می‌کند نشان دهد اصول عدالتی که او بیان می‌کند اصولی‌اند که افراد در یک اقدام مشترک با یک‌دیگر آن‌ها را انتخاب می‌کنند، اصولی که حقوق و تکالیف اولیه توزیع منافع اجتماعی را تعیین می‌کنند (ibid.).

از همین‌جا مشخص می‌شود که رالز فقط نظریه عدالتی را منصفانه می‌داند که مورد توافق همگان و نتیجه یک قرارداد اجتماعی باشد. این قرارداد اجتماعی چه شرایطی دارد؟ و چگونه حاصل می‌شود؟ این‌ها سؤالاتی مهم‌اند که کتاب در فصل‌های دوم تا چهارم به آن‌ها می‌پردازد.

### ۳. نقد دیدگاه رالز در خصوص قلمروی عدالت

حوزه و قلمروی نظریه عدالت از مسائل مهم در بررسی هر نظریه عدالت و یکی دیگر از وجوه افتراق این نظریات با یک‌دیگر است. معمولاً در نقد و بررسی نظریات عدالت کم‌تر به این موضوع توجه می‌شود و به همین دلیل بعضاً در مطالعات و بررسی‌های تطبیقی ممکن است به اشتباه برخی از نظریات مشابه با برخی دیگر از نظریات عدالت بیان شوند؛ بدون این‌که پژوهش‌گر متوجه باشد که حوزه و قلمروی هر یک از این نظریات با دیگری متفاوت است. درخصوص پژوهش حاضر، با نقد و بررسی نظریه جان رالز، باید توجه داشته باشیم که جان رالز نظریه عدالت خود را در قلمروی تنظیم نهادهای اجتماعی و اقتصادی محدود کرده است:

ساختار بنیادین جامعه، تنظیم نهادهای اصلی اجتماعی در قالب یک طرح همکاری، موضوع اصلی اصول عدالت اجتماعی است. مشاهده کردیم که این اصول باید تکلیف حقوق و تکالیف این نهادها را مشخص نماید و توزیع مناسب منافع و هزینه‌های زندگی اجتماعی را باید تعیین نماید. اصول عدالت برای نهادها (the principle of justice

(for institutions) با اصولی در رابطه با افراد و اعمال آن‌ها، که در شرایط خاص به‌کار می‌رود، نباید درآمیخته گردد (ibid.: 47).

مفهوم نهاد در کتاب رالز ۴۳۶ بار تکرار شده است؛ بنابراین، ضروری است که ببینیم مراد رالز از این مفهوم که حوزه نظریه‌پردازی عدالت مربوط به آن است چیست و در شبکه مفهومی وی چگونه تعریف شده است. رالز در بخش دهم کتاب خود نهاد را به این صورت تعریف می‌کند:

نهاد آن‌گونه که من آن را می‌فهمم یک نظام عمومی از قواعد (public system of rules) است که مناصب عمومی و جایگاه‌ها را به‌هم‌راه حقوق و تکالیف آن‌ها، قدرت‌ها، و مصونیت‌ها، و شبیه این‌ها را تعریف می‌نماید. این قواعد برخی اشکال خاص از اعمال را به‌عنوان مجاز و برخی دیگر را به‌عنوان ممنوع تعیین می‌نماید؛ و هنگامی که نقض شوند مجازات‌ها و دفاع‌های خاص را تدارک می‌بیند. به‌عنوان مثال‌هایی از نهادها، یا آداب و رسوم بیش‌تر اجتماعی (more generally social practices) می‌توانیم به بازی‌ها و مراسم (games and ritualy)، دادرسی‌ها و پارلمان‌ها، بازارها، و نظام مالکیت اشاره نماییم (ibid.: 47-48).

به‌باور رالز، این نهاد است که هنگامی که محقق شد (realized) و به‌شکلی کارآمد و بی‌طرفانه (effectively and impartially) اجرا شد، می‌تواند موضوع متصف‌شدن به عدالت یا غیرعادلانه‌بودن شوند (ibid.: 48).

باتوجه به این دیدگاه رالز، درخصوص قلمرو عدالت، نکاتی درجایگاه سؤال و نقد در این خصوص مطرح می‌کنیم.

### ۱.۳ تنظیم نهادها یا تنظیم رفتار و اعمال افراد

رالز معتقد است یک نظریه کامل درخصوص عدالت، علاوه بر اصولی برای سامان‌دادن به نهادهای اجتماعی، باید اصولی برای افراد (individual) و برای ملت‌ها (nations) نیز ارائه کند، اما در ارائه این اصول دسته نخست در اولویت است، چراکه با تعیین اصول عدالت برای نهادها، متعاقباً اصول برای افراد و حقوق ملت‌ها مشخص می‌شود (ibid.: 93).

در مقایسه‌ای که رالز بین نظریه خود با نظریه فایده‌گرای کلاسیک انجام می‌دهد، به یک وجه افتراق اشاره می‌کند، چراکه در نظریه عدالت فایده‌گرا (نظریات بتنهام و میل) اعمال افراد (شامل سیاست دولت‌ها) را حوزه نظریه‌پردازی اخلاق هنجاری و عدالت خود قرار



داده‌اند، اما رالز حوزه نظریه عدالت خود را نهادهای ساختار بنیادین جامعه قرار می‌دهد و چیش و ترکیب نهادهای اصلی این ساختار را در قالب طرحی کلی، که یک نظام اجتماعی را شکل می‌دهد، مسئله و حوزه اصلی عدالت توزیعی می‌داند (ibid.: 242) و از میان همه انواع مختلف نهادها به چهار نهاد تخصیص، تثبیت، پرداخت‌های انتقالی، و توزیع اشاره می‌کند. در این جا چند سؤال مطرح می‌شود که نقدهایی بر این دیدگاه رالز، در پاسخ به این سؤالات، وارد می‌شوند.

- آیا اساساً تفاوتی بین اصول تنظیم نهاد با اصول تنظیم اعمال افراد (شامل سیاست‌های دولت) وجود دارد؟

- آیا ساختارهای بنیادین عادلانه با نهادهای مدنظر رالز می‌توانند راه‌گشای زندگی افراد در حوزه‌های مختلف باشند و معیاری برای درستی و نادرستی اعمال افراد ارائه کنند؟

دقت در تعریف و مراد رالز از نهاد، که در فراز قبلی ذکر شد، نشان می‌دهد که نهادهای موردنظر رالز، همان نظام عمومی قواعد، قواعدی‌اند که اعمال مجاز را از اعمال غیرمجاز تمییز می‌دهند و با دقت بیش‌تر مشخص می‌کند که این اعمال می‌توانند شامل اعمال افراد یا به‌منزله عمل و اقدام دولت‌ها باشند، آن‌جا که بحث توزیع قدرت و مناصب مطرح می‌شود. برای مثال، نهاد مالکیت را در نظر بگیرید. این نهاد مجموعه قواعدی است که از سویی تأسیس آن ناشی از اقدام و سیاست دولت است: چگونه آن را تعریف کند، حد و حدود آن را مشخص کند، نقل و انتقال آن را مشخص کند، و ... همه این‌ها سیاست دولت را مشخص می‌کند، سیاست مجاز یا غیرمجاز، سیاست درست یا نادرست، سیاست عادلانه یا غیرعادلانه. از سوی دیگر، با گزینش سیاست عادلانه و قواعد درست تکلیف اعمال افراد نیز مشخص می‌شود. اعمال مجاز چیزی به‌غیر از همین قواعد و رعایت آن‌ها نیست. به‌عبارتی، نهادی مانند مالکیت هم برای سیاست دولت و هم برای عمل افراد تعیین تکلیف می‌کند. هر یک از دیگر نهادها، به‌ویژه آن‌هایی که خود رالز از آن‌ها نام برده است، بدین‌گونه‌اند؛ اصول و قواعد نهادها همان اصول و قواعد تعیین تکلیف برای مجاز و غیرمجاز بودن اعمال افراد و دولت‌ها نیز است.

در مورد سؤال دوم، به‌نظر می‌رسد که ساختار بنیادین جامعه با نهادهایی که رالز برای آن برمی‌شمرد یک طرح بسیار کلی است که، ضمن مشخص‌نبودن چگونه منتج شدن آن‌ها از اصول عدالت، نمی‌تواند راه‌گشای افراد و ملاک درستی اعمال آن‌ها در بسیاری از حوزه‌های زندگی اجتماعی - اقتصادی، اگر نگوییم در غالب حوزه‌ها، باشد. تعاملات

انسان‌ها با هم بسیار پیچیده است و با دو اصل ساده نمی‌توان قواعد رفتاری آن‌ها در حوزه‌های مختلف را سامان داد. به عبارتی دیگر، می‌توان ادعا کرد که این اصول در عمل کاربردی برای سامان‌دادن به نظام اقتصادی - اجتماعی ندارد.

### ۲.۳ ساختار بنیادین و دولت اقتصاد بخش عمومی کلاسیک

اصول عدالت رالز و نهادهای بنیادین آن بیش از هرچیزی همان کارکرد دولت در اقتصاد بخش عمومی کلاسیک را دارد. نهادهای اصلی این دولت نهاد تخصیص، تثبیت، پرداخت‌های انتقالی، و توزیع‌اند که در مجموع حافظان نظام قیمتی رقابتی‌اند و حداقل‌های اجتماعی را نیز برای افراد تأمین می‌کنند. به عبارت دیگر، ساختار بنیادین عادلانه، که تفسیر همان اصل تفاوت رالز است، ضمانت عادلانه‌بودن هر نوع خروجی و بهره‌مندی‌های متفاوت افراد جامعه از خیرات را انجام می‌دهد. بدین ترتیب، مهم‌ترین نوآوری رالز، اصل تفاوت، به یک‌باره به یک نظام رقابتی تبدیل می‌شود با همان دولتی که در اقتصاد بخش عمومی کلاسیک آن وجود دارد؛ یعنی همه تلاش‌های رالز بدین منظور بود که اصل فایده و فایده‌گرایی کلاسیک را در ساختن نظریه عدالت نفی و طرد کند، اما همه مقدمه‌چینی‌ها و توجیحات اصل تفاوت تفسیری به‌مانند تفسیر اصل فایده کلاسیک پیدا می‌کنند. برای روشن‌شدن این ادعا ضروری است توضیحات ذیل ارائه شود:

در اقتصاد کلاسیک نهاد دولت با کارکردها و نهادهایی مطرح می‌شود که رالز برمی‌شمارد (منبع رالز در این خصوص کتاب بخش عمومی ماسگریو است). این دولت در کنار سازوکار بازار، محافظ آن از فاصله‌گرفتن از حالت تعادل است. در فایده‌گرایی کلاسیک تعادل اقتصادی به معنای حداکثرشدن رفاه افراد جامعه است (که در تئوری کلاسیک جامعه از دو طبقه مصرف‌کننده و تولیدکننده تشکیل می‌شود). ادعای اصلی اقتصاد کلاسیک مبتنی بر فایده‌گرایی میل این است که این تعادل (ناشی از تعامل طبقه تقاضاکننده کالا و خدمات و طبقه تولیدکننده کالا و خدمات در یک فضا و چهارچوب نهادی به‌نام بازار (البته با شرایط خاص خود)) بیش‌ترین فایده را برای جامعه به‌هم‌راه خواهد داشت. کاربرد این تحلیل در مدل‌سازی‌های اقتصادی خود را به این صورت نشان می‌دهد که براساس روابط حاصل از این نظریه می‌توان رابطه دقیق بین متغیرها را، به‌کمک نظریات آمار و ریاضی (که حوزه میان‌رشته‌ای اقتصادسنجی از آن بحث می‌کند)، تعیین کرد و به هدف نظریه‌پردازی پوزیتیویستی کلاسیک یعنی پیش‌بینی دست یافت. نکته مهم در این فرایند دقت در این موضوع است که پیش‌بینی براساس روابطی است که در گذشته وجود

دارد و مفروض است که انسان عقلایی، یا انسان اقتصادی کلاسیک، در گذشته براساس اصول انتخاب کلاسیکی رفتار کرده و در آینده هم همان مسیر را در انتخاب‌های خود انتخاب می‌کند. برای مثال، از نظریه ترجیحات و اصل فایده منحنی تقاضای مصرف‌کننده عقلایی استخراج می‌شود و با در نظر گرفتن این مطلب که هویت جمعی چیزی بیش از مجموع انسان‌ها نیست تقاضای بازار براساس نظریه مطلوبیت استخراج می‌شود. کاربرد این نظریه در مدل‌سازی اقتصادی فقط در حد پشتوانه نظریه یک مدل تقاضاست که براساس سری زمانی آمارهای مرتبط با متغیرهای مدل برآورد می‌شود و برای پیش‌بینی به کار می‌رود. این تحلیل کلاسیک را این‌گونه می‌توان تفسیر کرد که تعامل انسان‌ها در چهارچوب نهادی بازار و دولت با وظایف مفروض کلاسیکی به توزیع‌هایی دست می‌یابد که عادلانه‌اند، چراکه بیش‌ترین فایده را نصیب جامعه می‌کنند.

دقت در این تفسیر و تفسیر رالز از سازوکار بازار و تلقی او از دولت و نهادهای آن (تفسیر اصل دوم) یکی بودن هر دو را نشان می‌دهد. تفسیر رالز هم در نهایت به توزیع‌هایی منجر می‌شود که چون از برابری منصفانه فرصت‌ها حاصل شده است عادلانه‌اند. به‌مانند همان قمار منصفانه‌ای که مثال آن را رالز مطرح می‌کند؛ تفاوت آن‌ها فقط در این است که در تفسیر کلاسیکی بیش‌تر منطق رفتار طبقات جامعه، مصرف‌کننده و تولیدکننده، و چهارچوب نهادی تعامل آن‌ها با هم، بازار، تبیین می‌شود و سایر شرایطی که رالز برای نهادهای دولت نام می‌برد مفروض گرفته می‌شوند، اما در تفسیر رالز برعکس چهارچوب نهادی رفتار و وظایف دولت تبیین می‌شوند و از تعامل طبقات جامعه و چگونگی آن صحبتی نمی‌شود، گویی که همان مباحث کلاسیک مفروض رالز است.

#### ۴. نقد دیدگاه رالز در خصوص مفهوم عدالت

مفهومی که رالز از عدالت ارائه می‌کند یکی از مفاهیم نو و متفاوت با سایر مفاهیم ارائه‌شده عدالت از سوی سایر نظریه‌پردازان عدالت است. این مفهوم جدید از عدالت را می‌توان ناشی از مبنای نظریه عدالت رالز و روش‌شناسی تاحدی منحصربه‌فرد وی در ارائه این نظریه دانست و البته دیدگاه بین‌رشته‌ای رالز، مخصوصاً ادبیات آمیخته با مباحث اقتصادی فایده‌گرایی کلاسیک و نئوکلاسیک، به‌نظر در ارائه این نظریه و مفهوم عدالت نقش به‌سزایی داشته است. همان‌طور که در بخش‌های قبلی به تفصیل بحث کردیم، رابطه بین نسل‌ها بخشی اصلی از نظریه وی را تشکیل می‌دهد و به همین دلیل *نظریه عدالت* رالز نظریه عدالت بین‌نسلی است. با توجه به این که در این قسمت مفهوم عدالت بین‌نسلی رالز را نقد

می‌کنیم، یک‌بار دیگر آخرین تقریر وی از مفهوم عدالت را، که در دو اصل رالز متبلور می‌شود، بیان می‌کنیم.  
به نظر محمد نعمتی:

اصل اول: هر فرد باید حق برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام جامع آزادی‌های اساسی برابر، سازگار با یک نظام مشابه آزادی برای همه، داشته باشد؛ اصل دوم: نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای سازمان یابد که هر دو مورد ذیل محقق شود:  
الف) منجر به بیش‌ترین منفعت برای کم‌برخوردارترین افراد، هماهنگ با اصل پس‌انداز عادلانه، گردد و ب) رسیدن به مناصب و موقعیت‌ها تحت شرایط برابری منصفانه فرصت‌ها برای همه ممکن باشد (ibid.: 266).

بر مبنای این مفهوم ارائه شده از عدالت، نقدهای خود را در این بخش ذیل سه عنوان به شرح ذیل بیان می‌کنیم.

#### ۱.۴ ناسازگاری درونی مفهوم عدالت در اصول رالز

مفهوم عدالتی که رالز ارائه می‌کند در قالب دو اصل آزادی و تفاوت ارائه می‌شود. در اصل اول در همه تقریرهای ارائه شده رالز در صفحات ۵۳ (تقریر اول) و ۲۶۶ (تقریر نهایی) برابری مبناست و در اصل دوم در همه تقریرهای ارائه شده رالز تفاوت مبناست. در اصل اول برابری در آزادی‌های بنیادین مراد رالز است که هیچ‌گونه نابرابری در آن، به استثنای این‌که به تقویت سیستم جامع آزادی برای همه بینجامد، پذیرفتنی نیست و هیچ‌گاه به هیچ بهانه‌ای دیگر نمی‌توان نابرابری در این نوع از خیرهای اولیه را در جامعه ایجاد کرد.

در اصل دوم، که در سایر موضوعات اقتصادی و اجتماعی به‌غیر از آزادی مطرح می‌شود، نابرابری با برآورده شدن دو شرط قابل قبول و عادلانه تلقی خواهد شد، به نفع کم‌برخوردارترین‌ها باشد و از برابری منصفانه فرصت‌ها ناشی شده باشد.

در این تلقی رالز از عدالت، برابری در جایی مبناست و در جایی دیگر مبنا نیست. با توجه به این‌که مفهوم برابری یکی از مفاهیم پیچیده است باید رالز به این سؤال پاسخ دهد که چرا در آزادی برابری مبناست، اما در سایر حوزه‌های اجتماعی به خصوص اقتصادی چنین مبنایی وجود ندارد و البته در این جا باید اشاره کنیم که رالز در هیچ‌جای مباحث خود تلقی خود از آزادی را بیان نمی‌کند.

در قالب تئوری‌های موجودِ برابری و عدالت، که متنوع‌اند و بعضاً در تضاد و موضع نزاع با یک‌دیگر قرار دارند، همگی یک ویژگی مشترک دارند؛ همه آن‌ها مستلزم برابری در چیزی‌اند که به‌نحو خاصی در آن تئوری مهم است. آزادی برابر در کار جان رالز، رفتار به‌صورت برابر و برابری در منابع در کار دونالد دورکین، و برابری اقتصادی در کار توماس ناگل (Thomas Nagel) مطرح شده است. حتی در بعضی از حوزه‌ها به‌وسیله کسانی که مخالفِ طرح موضوع برابری یا عدالت توزیعی‌اند به‌نوعی دیگر مطالبه می‌شود. برای مثال، رابرت نوزیک ممکن است خواهان برابری در مطلوبیت یا برابری در خیرهای اولیه رالز نباشد، اما خواستار برابری حقوق لیبرتارینی (rights libertarian) است یا جیمز بوکانان (Buchanan) رفتار سیاسی و حقوقی برابر را در واقع بر مبنای دیدگاه خود در خصوص یک جامعه خوب بنا می‌کند. در هر نظریه، در بعضی از فضاها، فضاهایی که در آن نظریه نقش محوری دارند، برابری جست‌وجو می‌شود (Sen 1991: 6).

اگر این چندگانگی فضاهایی را، که برابری یا نابرابری در آن‌ها قابلیت بررسی دارد، در کنار این موضوع مهم قرار دهیم که انسان‌ها با هم متفاوت‌اند و امیال و آمال بسیار متفاوتی از یک‌دیگر دارند، گویی این موضوع مشخص می‌شود که تقاضای برابری در یک فضا به نابرابری در برخی از فضاها و ساحت‌های دیگر زندگی اقتصادی - اجتماعی منجر خواهد شد. برای برخی انسان‌ها ثروت مهم است، برای برخی دیگر مقام، برای برخی جایگاه اجتماعی، برای برخی شهرت، و ... بنابراین، همواره برابری در زمینه‌ای به نابرابری در بسیاری از زمینه‌های دیگر اجتماعی انسان‌ها منجر می‌شود. برابری در درآمد به نابرابری در بروز استعدادها، نابرابری در مطلوبیت‌های حاصل فعالیت‌های اقتصادی، و ... منجر خواهد شد. برابری در مطلوبیت‌های نهایی به نابرابری در مالکیت‌های نهایی (مثل ثروت) منجر خواهد شد، و ... به عبارت دیگر، نظریه‌پردازی که به مقوله برابری در یک فضا تأکید دارد، ضمن تبیین سؤال «برابری در چه» که مستلزم تبیین موضوع و فضای مورد بحث است (مثلاً آزادی در نظریه رالز)، باید همه جوانب در پی آمده‌های این برابری و چرایی آن را نیز تبیین کند. با این توضیح مشخص می‌شود که رالز نتوانسته است مفهومی سازگار از عدالت ارائه کند. برابری در فضایی را اصل قرار داده (و همان‌طور که در بخش استدلال‌ها بر این اصول اشاره شد، رالز استدلالی برای این اصل برابری خود ارائه نمی‌کند) که تحت هیچ شرایطی نباید نقض شود، اما در بخش دیگری از فضاها زندگی اجتماعی به چنین اصلی باور ندارد و فایده را مبنای توزیع قرار می‌دهد (البته بیش‌ترین فایده برای کم‌برخوردارترین‌ها).

## ۲.۴ اصل حداکثر کردن حداقل‌های رالز و حداکثر فایده میل

اصل اول عدالت رالز گویای برابری در مسئله‌ای است که نشان از اهمیت آن برای رالز دارد و می‌توان آن را از معدود تفاسیر عدالت دانست، که برابری در آزادی‌های اساسی خود مفهومی از عدالت تلقی شده است، اما اصل دوم بیش‌تر مورد بحث و نظر بوده است و یکی از نوآوری‌های رالز در این خصوص به حساب می‌آید. در این بخش قصد داریم تا کمی بیش‌تر در خصوص این اصل کنکاش کنیم. رالز در این اصل نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی (نابرابری در خیرهای اولیه) را ناموجه می‌داند، مگر این‌که به نفع همه باشد (تقریر اول)، یا به نفع گروه کم‌برخوردارتر (تقریر دوم)، یا به نفع گروه کم‌برخوردارتر هماهنگ با اصل پس‌انداز عادلانه باشد (تقریر سوم و نهایی) و البته در هر سه مورد شرط برابری منصفانه فرصت‌ها حاکم باشد.

نابرابری‌ها بر اثر افعال انسان‌ها یا اعمال سیاست‌های سیاست‌گذاران به وجود می‌آیند. بنابراین، هر چند رالز عدالت را صفت نهادها می‌داند، اما همان‌طور که قبلاً بحث شد تفاوتی بین چهارچوب افعال و سیاست‌ها و نهادها وجود ندارد. بنابراین، می‌توان اصل دوم رالز را این‌گونه تفسیر کرد که اعمال و افعالی که به نفع کم‌برخوردارترین‌ها نباشند عادلانه نیستند. تفاوت این بیان رالز با فایده‌گرایی میل، که رالز مدعی نفی آن است، چیست؟ به نظر می‌رسد تنها تفاوت این دو نظریه، در ارزیابی عادلانه بودن یا نبودن، نفعی است که در نتیجه عمل یا سیاست حاصل می‌شود: در نظریه رالز، نفع کم‌برخوردارترین و در نظریه میل، نفع همه افراد متأثر از عمل یا سیاست مدنظر است. به عبارتی دیگر، نظریه تکلیف‌گرای رالز به نوعی فایده‌گرایی تأویل می‌شود. در دیدگاه نخست پذیرش این ادعا کمی دشوار به نظر می‌رسد، اما دقت در استدلال ارائه شده رالز برای اصل دوم تأییدی بر این ادعاست. رالز در استدلال برای توجیه اصل دوم به قاعده حداکثر کردن حداقل‌ها اشاره می‌کند و مبنای ارائه و پذیرش اصل دوم را متمسک به این اصل می‌داند. برای افراد آشنا با اقتصاد متعارف و اقتصاد سیاسی رایج آن، که در نظریه اقتصاد خرد تبلور یافته است، این اصل نیازی به توضیح ندارد. در این چهارچوب تحلیلی اصل فایده در شرایط اطمینان، اصل فایده انتظاری در شرایط نااطمینانی، اصل حداکثر کردن حداقل‌ها در بازی‌های استراتژیک به کار گرفته می‌شود تا عمل و تصمیم درست از نادرست تمیز داده شود. به عبارتی، هر سه این دسته نظریات در چهارچوب فایده‌گرایی میل قرار می‌گیرند و فقط تفاوت در شرایط تصمیم‌گیری چگونگی محاسبه حداکثر فایده را متفاوت می‌کند. در این جا متأسفانه باید بگوییم که ظاهراً رالز به این نکته

توجه نداشته است که ارائه چنین استدلالی برای اصل دوم عدالت تمسک به نوعی فایده‌گرایی محسوب می‌شود که فقط نفع همه نفع طبقه کم‌برخوردارتر تفسیر شده است. علاوه بر این، تفاوتی دیگر با فایده‌گرایی میل ندارد و به همین علت عدالت رویه‌ای ناب آن در تفسیر برابری منصفانه فرصت‌ها به نظام مالکیت خصوصی با محوریت بازار آزاد تقلیل می‌یابد و مهم‌ترین نهاد از نهادهای ساختار بنیادین جامعه، یعنی دولت آن، به دولتی تبدیل می‌شود که در اقتصاد بخش عمومی کلاسیک آن را شرح می‌دهند.

به بیان نظریه اقتصاد خرد و اقتصاد رفاه، تفاوت نظریه رالز با نظریه میل در تفاوت منحنی تابع رفاه اجتماعی است که یکی به صورت تابع کاب‌داگلاس (Cobb-Douglas) و دیگری به صورت لئونتیف (Leontief) بر منحنی بزرگ مرز امکانات مطلوبیت (grant utility possibility curve) جامعه مماس می‌شوند که البته ممکن است اندک تفاوت‌هایی در نتیجه توزیع مواهب اجتماعی با هم داشته باشند که در این جا مورد بحث نیست، اما در این موضوع تفاوتی ندارند که هر دو به نوعی به نتیجه‌گرایی و فایده‌گرایی در تمییز فعل و سیاست درست از نادرست متمسک شده‌اند.

### ۳.۴ ناسازگاری در تقریر نهایی اصل دوم عدالت

عدالتی که رالز مفهوم آن را در قالب دو اصل اول و دوم ارائه می‌کند صفت ساختار بنیادین جامعه است که خروجی آن از قبل نمی‌تواند مشخص شود و هیچ معیاری هم از قبل برای درست یا نادرست بودن توزیع خیرهای نخستین در تعامل اقتصادی - اجتماعی انسان‌ها در جامعه وجود ندارد. به عبارتی دیگر، به بیان رالز توزیع نهایی، که ماحصل یک فرایند عادلانه ناب باشد، عادلانه است فارغ از هر نتیجه و پی‌آمدی که این فرایند عادلانه ناب داشته باشد. این فرایند عادلانه ناب خود را به شکل ساختار بنیادین عادلانه جامعه نشان می‌دهد.

در بخش نخست اصل دوم عدالت به نابرابری‌های عادلانه توجه شده است و از سویی دیگر، در بخش دوم همین اصل چگونگی برآورده شدن این مفهوم به ساختاری از قبل آشنا برای اکثر اقتصاددانان (از جمله اقتصاددانان اقتصاد متعارف) موکول می‌شود. ساختار بنیادینی که رالز به آن باور دارد و معرفی می‌کند همان نظام بازار و دولت لیبرال است (Rawls 1971: 244). در این جا دو سؤال مطرح می‌شود: اول این که، به چه استدلالی نظام بازار به مثابه فرایند عادلانه ناب معرفی می‌شود؟ دوم این که، چگونه این فرایند عادلانه ناب، از دیدگاه رالز، بخش نخست اصل دوم را محقق می‌سازد یا چگونه با آن سازگاری دارد؟

در پاسخ به سؤال اول در نظریه عدالت رالز نمی‌توان استدلالی پیدا کرد، اما سؤال دوم نیازی به پاسخ ندارد، چراکه واضح است سازوکار بازار (در اقتصاد متعارف) و فرایند تخصیص و توزیع در آن کاملاً مشخص است. در چهارچوب بازار نئوکلاسیکی، جامعه از دو طبقه مصرف‌کننده و تولیدکننده تشکیل شده است که تعامل آن‌ها در چهارچوب نهادی مفروض تخصیص و توزیع را براساس قیمت‌های نسبی مشخص می‌کند. در این چهارچوب طبقه کم‌برخوردار یا طبقه بیش‌تر برخوردار مطرح نمی‌شود و تخصیص و توزیع فارغ از وضعیت رفاهی و برخورداری افراد و طبقات تبیین می‌شود. به همین دلیل، به‌نظر می‌رسد بین دو بخش اول و دوم اصل دوم عدالت سازگاری و انسجام وجود ندارد:

- نابرابری‌هایی که به نفع طبقه کم‌برخوردارتر باشند موجه و عادلانه‌اند؛

- خروجی سازوکار بازار به‌منزله ساختار بنیادین جامعه و تفسیری از برابری منصفانه فرصت‌ها فارغ از هرگونه توزیع و پی‌آمدهای آن عادلانه است، عدالت رویه‌ای ناب.

ممکن است به این نقد پاسخ داده شود که دولت و نهاد پرداخت‌های انتقالی آن، درکنار سازوکار بازار، بخش اول اصل دوم را محقق می‌سازند. به‌عبارتی، دولت با نهادهای زیرمجموعه خود جزئی از ساختار بنیادین جامعه‌اند که اصول عدالت رالز را محقق می‌کنند. پاسخ به این تحلیل این‌گونه است که در این صورت دولت فقط در حد تعدیل‌کننده‌ای برای پی‌آمدهای سازوکار بازار مطرح می‌شود و در جای خود اصل تخصیص و توزیع در چهارچوب بازار محقق می‌شود و نتایج آن در جای خود پذیرفته شده است. به‌عبارتی، هنگامی که قرار است سازوکار بازار کار کند، براساس اصل فایده‌میل عمل می‌کند، نه اصل تفاوت رالز. وجود دولت کلاسیکی فقط در حوزه بازتوزیع نقش ایفا می‌کند و نمی‌تواند در دو حوزه تخصیص و توزیع نقشی ایفا کند. قائل شدن به نقش برای دولت در تأمین حداقل‌ها، که در چهارچوب طیفی از قائلان به اقتصاد نئوکلاسیک پذیرفته شده، بسیار متفاوت از اصول ارائه‌شده جان رالز است. اصولی که قرار است چگونگی تنظیم نهادها و کنش‌های افراد را در ساحت زندگی اقتصادی - اجتماعی مشخص کند.

توجه به نکته‌ای دیگر نیز ناسازگاری بین این دو بخش از اصل دوم رالز را نشان می‌دهد: در بخش دوم که عدالت رویه‌ای ناب به‌منزله تفسیر «برابری منصفانه فرصت‌ها» بیان می‌شود، رالز معتقد است که هیچ معیار مستقلی در این نوع عدالت برای نتیجه درست وجود ندارد، برعکس عدالت رویه‌ای کامل، اما یک رویه درست و منصفانه وجود دارد که نتیجه آن هرچه باشد درست یا منصفانه است (ibid.: 75). حال با کمی دقت



مشخص می‌شود که رالز برای این رویه منصفانه ادعایی خود نه تنها یک معیار، بلکه دو معیار معرفی می‌کند:

- معیار نفع کم‌برخوردارترین‌ها به مثابه معیار توجیه عادلانه بودن نابرابری‌ها در بخش اول؛

- معیار حداکثر فایده که مبنای عملکرد سازوکار بازار و توجیه عادلانه بودن آن است (هرچند که ظاهراً رالز به این امر توجه نکرده است).

بنابراین، رالز نمی‌تواند ادعا کند که تفسیر او از بخش دوم اصل دوم عدالت خود عدالت رویه‌ای ناب است، چراکه اقتضای این نوع عدالت ارائه‌نکردن معیاری مستقل برای عادلانه بودن نتایج است، مسئله‌ای که در اصل دوم رالز مشاهده نمی‌شود و وی حداقل دو معیاری را که با هم ناسازگاری دارند معرفی کرده است.

## ۵. نتیجه‌گیری

رالز در طرح نظریه عدالت خود، ضمن نقد نظریه فایده‌گرا، تلاش دارد تا نظریه‌ای آفاقی، جهان‌شمول، و مبتنی بر قرارداد از عدالت ارائه کند. هرچند رالز این ادعا را دارد که نظریه‌اش در این موارد با نظریه فایده‌گرای عدالت متفاوت است، اما به نظر یک وجه مشترک بسیار مهم با آن دارد و آن این است که هر دو نظریه عدالت فایده‌گرا و تکلیف‌گرا برای سامان‌دادن نظام اجتماعی و اقتصادی متمسک به یک اصل شده‌اند: اصل فایده در نظریه عدالت فایده‌گرا و اصل آزادی و تفاوت در نظریه رالز. در این اثر تلاش شده است تا تفسیری متفاوت از تفسیر فایده‌گرایان از عدالت ارائه شود و هرچند در ظاهر نظریه رالز با فایده‌گرایی متفاوت است، اما در این مقاله بیان شد که در واقع فرایند عدالت رویه‌ای ناب رالز (مفهوم برابری منصفانه فرصت در اصل دوم عدالت رالز) با فرایند خودکار فایده‌گرا اساساً تفاوتی ندارد.

از نظر ما بین «نهادگرایی استعلایی» (transcendental institutionalism) سنت کانت عصر روشن‌گری و رالز عصر ما با دیگر سنت عصر روشن‌گری، یعنی سنت درک واقعیت‌محور (realization focused understanding)<sup>۳</sup> از عدالت، اساساً تفاوتی نیست، اگرچه ادعا می‌شود که اولی به دنبال شناسایی عدالت کامل و دومی به دنبال رهیافت‌های مقایسه‌ای و توجه به واقعیات اجتماعی (ناشی از نهادها و رفتارهای بالفعل) است (Sen 2009: 36)، اما همان‌طور که در صفحات پیش بحث شد، نظریه رالز هم مانند نظریه فایده‌گرا

چیزی بیش‌تر از ترکیب دولت و بازار در ساختار بنیادین خود با همان دولت کلاسیک متعارف نیست، البته با بیانی بسیار پیچیده‌تر.

### پی‌نوشت‌ها

۱. نویسنده در مقاله‌ای دیگر به موضوع مهم مبنا و روش‌شناسی نظریه عدالت کتاب رالز پرداخته و نقدهای خود را در این زمینه در آن مقاله به تفصیل بیان کرده است. علاقه‌مندان می‌توانند برای مطالعه بیش‌تر، بنگرند به نعمتی ۱۳۹۲.

در این مقاله از نقد و ارزیابی ترجمه مترجمان محترم صرف‌نظر می‌کنم، چراکه به‌علت ضعف بسیار زیاد در ترجمه اصلاحات تخصصی، به‌ویژه اقتصادی، درک نظریه عدالت اقتصادی رالز بسیار مشکل و شاید بتوان گفت ناممکن شده است. نقد و بررسی تفصیلی این ترجمه خود به مجال دیگری نیاز دارد و پیش‌نهاد می‌کنم ناشر محترم در چاپ دوم حتماً ویراستاری علمی اثر را موردتوجه قرار دهند، چراکه بدون آشنایی با اصطلاحات تخصصی دو حوزه فلسفه اخلاق و دانش اقتصاد متعارف امکان فهم و ترجمه‌ای قابل‌استفاده از این اثر وجود ندارد.

۲. منظور رالز نهادهای ساختار بنیادین جامعه است (Rawls 1971: 126).

۳. این دو نوع نام‌گذاری از کارهای آمارتیا سن است که در کتاب *اندیشه عدالت* (۲۰۰۹) به آن‌ها پرداخته است.

### کتاب‌نامه

تلیس، رابرت (۱۳۸۵)، *فلسفه رالز*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.  
نعمتی، محمد (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی مبانی و روش‌شناسی نظریه عدالت جان رالز»، *دوفصل‌نامه علمی - پژوهشی مطالعات اقتصاد اسلامی*، س ۵، ش ۹.

Kagan, S. (1992), "The Structure of Normative Ethics", *Philosophical Perspectives*, vol. 6.

Konow, J. (2003), "Which Is the Fairest One of All? A Positive Analysis of Justice Theories", *Journal of Economic Literature*, vol. 41, no. 4.

Mill, John Stuart (1859), *On Liberty*, Kitchener: Batoche Books.

Mill, John Stuart (1863), *Utilitarianism*, Kitchener: Batoche Books.

Rawls, J. (1971), *A Theory of Justice*, Cambridge, Massachusetts: Belknap Press of Harvard University Press, Revised edition, 1999.

Sen, Amartya (2009), *The Idea of Justice*, Cambridge, Massachusetts: The Belknap Press of Harvard University Press.